بررسی

شکل‌گیری نهاد دانشگاه در ایران

در میان وجوه مختلف نقد جامعه، فرهنگ و سیاست ایران، «آموزش» موضوع کلیدی منتقدان و مصلحان عصر مشروطه بود. روشنفکران آن زمان تلاش می‌کردند علاوه بر بازتعریف جامعه ایرانی و شناخت مشکلات و آسیب‌های آن، راه علاجی هم برای بهبود وضع و خروج از موقعیت عقب‌ماندگی ارائه کنند. درباره آموزش دو موضوع اهمیت محوری در افکار آن دوران داشت: یکی فقدان علم در جامعه ایران و تسلط مدیریت غیرعلمی بر جامعه و دیگری مشکل نظام آموزشی و سواد. برای عامه مردم ایران، به‌همین‌دلیل در مکتوبات مشروطه، فقدان علم را علت‌العلل رنج‌های جامعه ایرانی می‌دانستند و علاج آن را هم در توسعه نظام آموزش و ارتقای تعلیم و تربیت به سبک غربی در میان ایرانیان جست‌وجو می‌کردند.

بنا بر اصل نوزدهم متمم قانون اساسی، دولت مشروطه موظف به نظارت بر نظام آموزشی بود و به این منظور تشکیلات قبلی دجار تحول و توسعه شد. البته انتقاد به شیوه مدارس قدیم یا «ملتی» از دوره امیرکبیر و با تأسیس دارالفنون آغاز شده بود. اما تأسیس مدارس با خرج دولت و ملت و اجباری‌شدن آموزش ابتدایی و تدوین کتاب‌های درسی از جمله نتایج این قانون بود. مسئله تعلیم و تربیت هم در سطح ابتدایی و هم در سطح عالی به یک مسئله مهم نخبگان تبدیل شد و مجموعه‌ای از مباحث جدی در همان سال‌های پس از مشروطه دراین‌باره و مهم‌تر از همه در باب اینکه تقدم به آموزش ابتدایی است یا آموزش عالی در میان نخبگان جامع ایرانی درگرفت. از جمله این نخبگان که به مسئله تعلیم و آموزش بسیار پرداختند، محمدعلی فروغی و سیدحسن تقی‌زاده بودند.

روند تحول و بازنگری در آموزش در میان نسل بعد روشنفکران ادامه داشت. البته محققان به این گروه عمدتاً کمتر از نسل قبل از خود که درگیر انقلاب مشروطه بودند، پرداخته‌اند. دکتر عیسی صدیق جامع‌ترین و اولین روزهای دانشگاه تهران و از پایه‌گذاران آموزش مدرن در ایران از جمله این افراد است. کتاب «ایران مدرن و نظام آموزشی آن» که در واقع رساله دکترای صدیق در دانشگاه کلمبیا بوده، به‌تازگی ترجمه و منتشر شده است. او در این رساله تلاش کرده همگام با دیگر افراد پیشرو زمانه‌اش نگاهی علمی در پیش گیرد و با تمرکز بر نظام آموزشی ایران ضمن توصیف و نقد وضعیت موجود، آن، امکان‌های اصلاح آن را بررسی کند. نوع اصلاحاتی که صدیق برای نظام آموزش و پرورش در نظر داشت، پراگماتیستی و ملهم از جان دیویی، فیلسوف مهم تعلیم و تربیت و دیدگاه‌های اووست که در همان دانشگاه کلمبیا تدریس می‌کرده و صدیق در متن نیز به او اشاره می‌کند.

به عبارت دیگر، مؤلف در یک دستگاه فلسفی منسجم تلاش کرده یک نظام نوین آموزشی برای جامعه ایرانی تعریف کند. برای این کار فصل اول از جغرافیا و تاریخ مردم ایران سخن گفته و در فصل‌های سوم، چهارم و پنجم سنت‌های آموزشی از جمله مکتب‌خانه‌ها و مدارس و برخی حوزه‌های علمیه را توضیح داده و در نهایت در فصل ششم، نقدها بر نظام آموزش و پرورش ایران و نیازهای آن و پیشنهادهایی برای آن را شرح داده است. مؤلف در مقدمه‌اش می‌نویسد: «غرض از کار حاضر ارائه تحلیلی از نظام آموزشی جاری در ایران است. همچنین در پرتو آرمان‌های این کشور از یک سو و اعمال آموزشی در مترقی‌ترین کشورهای اروپا و نیز ایالات متحده از دیگر سو، غرض بافتن نواقصی است که این نظام می‌تواند داشته باشد و ارائه علاج‌هایی شدنی است که بتوان پیشنهاد داد» (ص ۱۷).

اما نکته مهم دیگری که در کتاب بررسی می‌شود مسئله ایده تأسیس دانشگاه تهران است. ایده تأسیس دانشگاهی جامع در ایران که حتی زیرنویحه آن هم دیده شده و محل تامین این بودجه‌ها هم تعریف شده است. در روایت رایج، تأسیس دانشگاه تهران به داستانی کوتاه از گفت‌وگوی یکی از نخبگان (فروغی یا گاه حسابی) با رضاشاه نقل داده شده که او پاسخ رضاشاه از اهمیت و محوریت تهاد «اونیورسیته» در جهان متوقی گفت و در نهایت شاه هم دید که به شرط تأمین بودجه مدرسه را تأسیس کرد. البته باید دانست ما هم از این اونیورسیته‌ها داشته باشیم. این روایت مدعی نوعی فقدان تفکر و تأمل در باب مسئله علم و دانش و نهاد دانشگاه در ایران در دوره ماقبل تأسیس دانشگاه تهران است. کتاب به‌خوبی نشان می‌دهد که مسئله دانشگاه در ایران از یک جنبش اصلاحی متفکرانه و دقیق حکایت عصر مشروطه و ابتدای عصر پهلوی سرآورده و ایس صاحب‌نظران در آن زمان این موضوع را به شیوه‌ای دقیق و در سالیان متمادی ترسیم کرده‌اند. کتاب شاهدی است بر این مدعا که تحول فرهنگ و نظام آموزش در جامعه ایران و به‌طور خاص، تأسیس دانشگاه تهران، امر اندیشیده و تأمل‌داده‌شده بوده است. این کتاب منبعی مهم درباره ایده دانشگاه در ایران است که اطلاعات و داده‌ها و تیز تحلیل‌ها و راهکارهای آن می‌تواند مورد استفاده محققان و صاحب‌نظران حوزه آموزش قرار گیرد.

با مطالعه کتاب می‌فهمیم که نخبگان و متفکران جامعه درباره مسئله تعلیم و تربیت، اهداف آموزش ابتدایی و آموزش عالی و عینی آموزش ذاتن و ضرورت آن در آن زمان بسیار اندیشیده‌اند. عیسی صدیق عیسی می‌گوید در نگاهی جامع و جامع‌نگر، مسئله تعلیم و تربیت را در بستر جامعه، تاریخ و فرهنگ و حتی جغرافیای ایران به بحث بکشاد. او تربیت را تابعی از نظام اجتماعی می‌داند که با کل زندگی در هم تافته است به‌همین‌دلیل برای فهم نظام آموزشی و تربیتی یک مملکت باید همه ابعاد زندگی آنها را شناخت. کتاب در پس این تحلیل‌ها، انتقادها و راهکارها، معطوف به یک هدف غایی برای ایران است تا بتواند در جهان به نوزایی این کشور کمک کند: «نه برای اینکه غربی بشود، بلکه برای اینکه ایران راستین قرن بیستم شود». این کتاب نشان می‌دهد که مؤلف و هم‌عصران او در باب مسئله آموزش و تحول جامعه ایرانی به‌دقت و به‌تفضیل اندیشیده‌اند و نه‌تنها آموزش را در بستر کلان جامعه ایرانی دیده‌اند، بلکه به جزئیات این کار و حتی مسئله رسم‌الخط و اصلاح دوره‌های آموزشی و تناسب آنها با جغرافیای فرهنگی ایران اشاره کرده‌اند.

ایران مدرن و نظام آموزشی آن

عیسی‌خان صدیق

ترجمه: علی نجات‌غلامی

نشر مطالعات فرهنگی

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

صد سال پس از انقلاب اکتبر

به‌یادآوردن، تکرارکردن و به‌کارآوردن

اسلاوی ژیژک . ترجمه: صالح نجفی

عنوان متن کوتاهی که فروید در سال ۱۹۱۴ نوشت، «به‌یادآوردن، تکرارکردن و به‌کارآوردن»، بهترین فرمول را برای برقرارکردن نسبت صحیح -پس از یک قرن- با رخداد موسوم به انقلاب اکتبر فراهم می‌آورد. سه مفهومی که فروید در مقاله خود آورده تشکیل یک سه‌تایی دیالکتیکی می‌دهند: معرف سه مرحله فرایند تحلیل روان بیمارند، و هر بار که قرار است از یک مرحله به مرحله بعد انتقالی روی دهد مقاومت پیش می‌آید. کام اول عبارت است از به‌یادآوردن اتفاق‌های ابرمولفی و اساسی‌زده گذشته، روشن‌کردن آن اتفاق‌ها - این مقصود را با هیپنوتیسم (خواب مصنوعی) هم می‌توان حاصل کرد. من حرفه بلافاصله به بررسیت می‌رود: محتوایی که آشکار می‌شود فاقد پس‌زمینه نمادین اصلی خویش است و به همین علت بدون تأثیر می‌ماند؛ این مرحله نمی‌تواند سوژه را دگرگون سازد و مقاومت فعال می‌ماند و مقدار محتوای‌های عیان‌شده را محدود می‌کند. ایراد این رهیافت آن است که متمرکز بر گذشته می‌ماند و از منظومه حال حاضر شخص به‌یادآورنده که این گذشته را زنده کند می‌دارد غفلت می‌ورزد. منظومه‌ای که گذشته را به وجهی نمادین فعال نگه می‌دارد، مقاومت در قالب انتقال روی می‌نماید: شخص آنچه را نمی‌تواند به‌درستی به یاد آورد تکرار می‌کند و منظومه گذشته را به رهبری خویش رسید؛ چنین‌جا می‌گوییم که «ما مراجعه‌کننده زنی ممکن است با روانکاو جوری برخورد کند که انگار پدرش است). شخص آنچه را نمی‌تواند به‌درستی به یاد آورد ابراز می‌کند، دوباره اجرا می‌کند، و به تعبیری صحنه را بازسازی می‌کند - و هنگامی که روانکاو به این نکته اشاره می‌کند، مداخله‌اش با مقاومت شخص روبه‌رو می‌شود، به‌کارآوردن یعنی به‌کارآوردن این مقاومت و تبدیل آن از مانع به راه و جاده اصلی تحلیل روان، و این تبدیل به مفهوم صحیح جلگی خصلت خود انعکاس‌دهنده دارد: مقاومت حلقه پیوند لازم و سوژه. گذشته و حال: است: برهانی است که ثابت می‌کند. نه‌تنها دل‌بسته و دل‌مشغول گذشته‌ایم بلکه این بیست حال حاضر اقتصاد سانق‌های جنسی شخص است.

در مورد ۱۹۱۷ هم کار را از به‌یادآوردن آغاز می‌کنیم. از فراخواندن تاریخ حقیقی انقلاب اکتبر و البته، به‌خاطرآوردن واژگون از در هیئت نظام استالینی، بهترین راه برای درک مسئله اخلاقی سیاسی عظیم رژیم‌های کمونیستی شاید تعبیر «یدران مؤسس جنایات مؤسس» باشد. آیا یک رژیم کمونیستی پس از روباروشدن علنی و عملی با گذشته خشونت‌بار خویش که در آن میلیون‌ها تن به زندان افتادند و جان باختند می‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ در آن می‌توانستند سانق قدرت‌جویی بی‌امان خود را دنبال کنند. دیگری بزرگی که ساور و اعتقاد خویش را به آن انتقال داده بودند. دیگری بزرگی که به تعبیری به نیابت از ایشان باور داشت و اعتقاد می‌ورزید، آن سوژه‌ای که قرار بود به جای ایشان باور داشته باشد. آری، این دیگری بزرگ فروپاشیده بود.

قمار خروشچف این بود که اعتراف (محدود) او شاید نهضت کمونیسم و حرکت رو به جلویش را تقویت کند - و در کوتاه‌مدت هم حتی با او بود. باید همواره به یاد داشته باشیم که عمر خروشچف واپسین دوره شور و شوق اصیل کمونیستی و باور و اعتقاد به پروژه کمونیسم بود. هنگامی که خروشچف در سفر به آمریکا در ۱۹۵۹ خطاب به افکار عمومی آمریکا این جمله جسارت‌آمیز مشهور را بر زبان آورد که «نوه‌های شما کمونیست خواهند بود»، عملا اعتقاد قلبی گل «نورمن‌کلتوراه» شوروی را به صراحت بیان کرد. پس از سقوط او در ۱۹۶۴، یک جور کلبی‌مسلکی حاکی از تسلیم و رضا غلبه یافت، تا - سرانجام نوبه به گورباچف رسید که بکوشد مواجه‌های ریشه‌ای‌تر با گذشته کند (اعادهٔ حیثیت‌ها ایزیار شامل حال بوخارین شد اما - دست‌کم از نظر گورباچف - لنین محل ارجاع مصون از هرگونه خطاء ماند، و البته ترتوسکی همچنان شخصی ناامیست با فاقد وجود خارجی بود).

در پی به‌امطلاح «اصلاحات» دنگ شیاوپینگ [که در طی انقلاب فرهنگی از کار برکنار شده بود] در ۱۹۷۷ از نو مقام و منزلت یافت و به رهبری چین رسید]، چینی‌ها پی در پی در مسیری به‌ظاهر متفاوت و تقریبا متضاد نهادند. درحالی‌که در تراز اقتصاد (و تا حدودی فرهنگ) آنچه معمولا به نام «سوسیالیسم» شناخته می‌شد کنار گذاشته شد، و دروازه‌ها به روی «آزادسازی» لیبرالی به سک کشورهای غربی (مالکیت خصوصی، اقتصاد سودمحور، پول‌سازی، فردگرایی لذت‌بسانه و...) باز شد، و با این وصف حزب استیلا و قدرت عقیدتی- سیاسی‌اش را حفظ کرد - نه به معنای اصول‌گرایی و تعصب نظری (در گفتار مسلط و رسمی، ارجاع کنفوسیوسی به «جامعه هماهنگ» عملا جایگزین هرگونه ارجاع به کمونیسم شد)، بلکه به معنای حفظ استیلا و قیادت سیاسی بی‌چون‌وچرای حزب کمونیست به عنوان یگانه ضامن ثبات و رونق چین. و این نیازمند نظارت دقیق و تنظیم دقیق گفتار ایدئولوژیکی درباره تاریخ چین بود. خاصه تاریخ دو قرن اخیر: داستانی که کتاب‌های درسی و رسانه‌های دولتی مدام تغییرش می‌دادند باستان تحقیرشدن چین می‌بایست آن جنایات انکار می‌شد: آری، بعضی «افراط‌ها» و «خطاهای» مائوئیستی محکوم می‌شوند (جهش بزرگ به پیش از/انبوه ۱۹۵۸ برای پیشرفت سریع صنعت و کشاورزی؛ که منجر به قحطی خانمان‌سوزی شد [که در آن حدا ۲۰ میلیون چینی تلف شد]؛ انقلاب فرهنگی)، و ارزیابی دنگ از نقش مائو (۷۰ درصد مثبت، ۳۰ درصد منفی)، به عنوان ضابطه رسمی تقدیس می‌شود. اما این ارزیابی همچون تجیه‌گیری رسمی عمل می‌کند که هرگونه شرح و تفصیل بیشتر را زائد می‌گرداند: گیرم ۳۰ درصد فروپاشی کل نظام کمونیست نخواهد داشت. به این قرار، همچنان می‌بایست آن جنایات انکار می‌شد: آری، بعضی «افراط‌ها» و «خطاهای» مائوئیستی محکوم می‌شوند (جهش بزرگ به پیش از/انبوه ۱۹۵۸ برای پیشرفت سریع صنعت و کشاورزی؛ که منجر به قحطی خانمان‌سوزی شد [که در آن حدا ۲۰ میلیون چینی تلف شد]؛ انقلاب فرهنگی)، و ارزیابی دنگ از نقش مائو (۷۰ درصد مثبت، ۳۰ درصد منفی)، به عنوان ضابطه رسمی تقدیس می‌شود. اما این ارزیابی همچون تجیه‌گیری رسمی عمل می‌کند که هرگونه شرح و تفصیل بیشتر را زائد می‌گرداند: گیرم ۳۰ درصد عملکرد مائو بد بود، کل تاثیر نمادین این تصدیق خنثی می‌شود. طوری که کماکان می‌توان از او به عنوان بدر موسس ملت تجلیل کرد. جسم او را می‌توان در آرامگاهی بزرگ و تصویر او را روی هر اسکناسی نگه داشت. در اینجا سوکژار ما با مسئلهٔ بازری از ارثیل فتیشیستی است: اگرچه خوب می‌دانیم که مائو خطاهایی کرد و رنج و الم عظیم به بار آورد، سیمای او به طرزی سحرآمیز از کزند این امور واقع در امان می‌ماند و غباری بر دامن او نمی‌نشیند. کمونیست‌ها چین، از این طریق، می‌توانند هم گذشته را بپذیرند هم از توبه بخورند هم از آخور: تحولات اساسی ناشی از «آزادسازی» لیبرالی اقتصاد با تکفیر که به حرف مبدل می‌شود و رانه‌ای که به لکه؟ چگونه آنهایی که نوشتن را با کلمات خاکستری تیره روی صفحه خاکستری روشن کامپیوتر شروع می‌کنند راه به جایی می‌برند؟ آیا آنها تصورشان این نخواهد بود که تفکر صرفا نوع دیگری از بی‌شکلی و آشفتگی است، که فوتعقل صرفا لکه اضافی نازکی است به رنگ خاکستری بر رانه خاکستری و رانه چیزی نیست جز کندن لایه خاکستری قوه تعقل؟». (ص۳۱) از این منظر می‌توان گفت همه‌جز در جهان حاصل ترکیب دقیق رنگ سیاه روی یکنواختی و بی‌معنایی برابهیت سفید است.

بخش دوم کتاب با عنوان «دیالکتیک سیاه» به رابطه پیچیده و معماوار دو رنگ سیاه و سفید می‌پردازد. جادوگران سیاه و ملکه سفید هانس کریستین اندرسن هر دو به یک میزان به جهان پلید تعلق دارند. او در قطعه ابتدایی درباره این شباهت ساختاری می‌نویسد: «سیاه غایب رنگ‌هاست. حال آنکه سفید مخلوط ناخالص تمام رنگ‌هاست». (ص۴۲) در این تصویر سیاه خلا مطلق رنگ است، و سفید با همین نسبت تمام آنهاست. همدستی بنیادین میان این دو رنگ از این واقعیت اساسی نشات می‌گیرد که در هر دو، رنگ آمر واقعی به چشم نمی‌آید. بدیو در قطعه بعدی با عنوان «رمزهای سیاه» به ایده سیاه به‌عنوان قطب مخالف معصومیت و پاکی می‌پردازد که از دیرباز وجود داشته است. از منظر او هر زمان خبر جنایت یا خیانت هولناکی را می‌شنویم اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود سیاه‌بودن روح انسان است. او این ایده را بسط می‌دهد که سیاه تنها تا جایی رنگ روح است که پیشامدی غیرمترقبه آن را بر ما عیان گردد باشد. بدیو درعین‌حال صرفا خواهی حیاتی چهل و بی‌خبری است. هر معرفت و شناختی معرفت به رنگ سیاه است که غیرمنتظره روی می‌دهد. بدیو در ادامه برای توضیح این دیالکتیک سراغ نقاشی‌های بی‌یر سولاژ می‌رود و ایده سیاه یک نا-رنگ را از طریق آرای او بسط می‌دهد: «بایک کفت سیاه، در مقام نا-رنگ (non-color) نقاشی، متضاد نور نیست، بلکه مبنای چیزی غیر از نور است». (ص۴۸) بدیو در آثار ماموش بکت نیز وجود دارد. کسی که ماه‌های سیاه‌نوشتن را ابداع کرد، همان نقش اخلاقی که به خرمنک یک فرمان می‌دهد: ادامه بده. جست‌وجوی دائم خرمنک برای سیاهی شوری ایده در قطعه بعدی، بحث نک در پرچم‌ها و معنی خاص آن را پیش می‌کشد. برای مثال وقتی می‌گوییم سفید مرتجع است، صدالقائب است، قطع نظر از اینکه ملی‌گرایی در جنگ وانده شرکت کرده باشد یا علیه سرخ‌ها در جنگ داخلی روسیه، به همین ترتیب احکامی درباره رنگ آبی، سرخ و زرد وجود دارد اما پس سیاه‌ها چه؟ «تاریخ پرچم سیاه بسیار پیچیده و متناقض است». (ص۵۳) تاریخچه پرچم سیاه در ابتدا با دزدان دریایی بازمی‌گردد که به تعبیر بدیو امروزه توسط دزدان صحرایی (گروه داعش) استفاده می‌شود.

پیچیدگی سیاه در رنگ به همین‌جا خلاصه نمی‌شود. همه می‌دانند گروه‌های فاشیستی مانند شهنظامیان موسولینی لباس‌های سیاه می‌پوشیدند یا رنگ صلیب شکسته نازی‌ها سیاه بود؛ اما تاریخ بعدی سیاه می‌پوشیدند یا رنگ سیاه بود؛ اما آثارنیست‌ها تا شورشیان می ۶۸ سیاه به تن می‌کردند. از نظر بدیو، در اینجا تفاوت اساسی بین سیاه- سیاه نیهیلیستی گروه اول و سیاه- سرخ کمونیستی وجود دارد.

در بخش بعدی بدیو سراغ رنگ سیاه در لباس کشیش ما می‌رود. از نظر او، تناقض عجیبی در این لباس نهفته است. بدیو در توضیح این تناقض می‌نویسد: «نیچه، بزرگترین دشمن فلسفی کشیشان، می‌خواست کیش مرکبار مسیح مصلوب را پایان بخشد و از این طریق به دنبال آن بود تا «تاریخ جهان را دو نیم کند. دقیقا به‌همین صورت است که کشیش رنگ رنگ سیاه را دو نیم می‌کند». (ص۵۷). دو قطعه پایانی این بخش به رنگ سیاه در ادبیات و موسیقی می‌پردازد: از «سرخ و سیاه» اثر کلاسیک استاندال تا کروه راک فرانسوی که «میل سیاه» نام دارد. از سرنوشت ژولین سورل و فرانسه در دهه ۱۸۳۰ گرفته در ربان با سیاهی و بازگشت سلطنت رقم خورد تا بررسی یکی از ترانه‌های گروه «میل سیاه».

در بخش بعدی با عنوان «پوشش» بدیو بررسی رنگ سیاه را در دو قطعه پی می‌گیرد. ابتدا به طنز «سیاه و سپس به ظاهر بیرونی و لباس‌پوشیدن افراد در نسبت با تفکری که به حرف مبدل می‌شود و رانه‌ای که به لکه؟ چگونه آنهایی که نوشتن را با کلمات خاکستری تیره روی صفحه خاکستری روشن کامپیوتر شروع می‌کنند راه به جایی می‌برند؟ آیا آنها تصورشان این نخواهد بود که تفکر صرفا نوع دیگری از بی‌شکلی و آشفتگی است، که فوتعقل صرفا لکه اضافی نازکی است به رنگ خاکستری بر رانه خاکستری و رانه چیزی نیست جز کندن لایه خاکستری قوه تعقل؟». (ص۳۱) از این منظر می‌توان گفت همه‌جز در جهان حاصل ترکیب دقیق رنگ سیاه روی یکنواختی و بی‌معنایی برابهیت سفید است.

بخش دوم کتاب با عنوان «دیالکتیک سیاه» به رابطه پیچیده و معماوار دو رنگ سیاه و سفید می‌پردازد. جادوگران سیاه و ملکه سفید هانس کریستین اندرسن هر دو به یک میزان به جهان پلید تعلق دارند. او در قطعه ابتدایی درباره این شباهت ساختاری می‌نویسد: «سیاه غایب رنگ‌هاست. حال آنکه سفید مخلوط ناخالص تمام رنگ‌هاست». (ص۴۲) در این تصویر سیاه خلا مطلق رنگ است، و سفید با همین نسبت تمام آنهاست. همدستی بنیادین میان این دو رنگ از این واقعیت اساسی نشات می‌گیرد که در هر دو، رنگ آمر واقعی به چشم نمی‌آید. بدیو در قطعه بعدی با عنوان «رمزهای سیاه» به ایده سیاه به‌عنوان قطب مخالف معصومیت و پاکی می‌پردازد که از دیرباز وجود داشته است. از منظر او هر زمان خبر جنایت یا خیانت هولناکی را می‌شنویم اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود سیاه‌بودن روح انسان است. او این ایده را بسط می‌دهد که سیاه تنها تا جایی رنگ روح است که پیشامدی غیرمترقبه آن را بر ما عیان گردد باشد. بدیو درعین‌حال صرفا خواهی حیاتی چهل و بی‌خبری است. هر معرفت و شناختی معرفت به رنگ سیاه است که غیرمنتظره روی می‌دهد. بدیو در ادامه برای توضیح این دیالکتیک سراغ نقاشی‌های بی‌یر سولاژ می‌رود و ایده سیاه یک نا-رنگ را از طریق آرای او بسط می‌دهد: «بایک کفت سیاه، در مقام نا-رنگ (non-color) نقاشی، متضاد نور نیست، بلکه مبنای چیزی غیر از نور است». (ص۴۸) بدیو در آثار ماموش بکت نیز وجود دارد. کسی که ماه‌های سیاه‌نوشتن را ابداع کرد، همان نقش اخلاقی که به خرمنک یک فرمان می‌دهد: ادامه بده. جست‌وجوی دائم خرمنک برای سیاهی شوری ایده در قطعه بعدی، بحث نک در پرچم‌ها و معنی خاص آن را پیش می‌کشد. برای مثال وقتی می‌گوییم سفید مرتجع است، صدالقائب است، قطع نظر از اینکه ملی‌گرایی در جنگ وانده شرکت کرده باشد یا علیه سرخ‌ها در جنگ داخلی روسیه، به همین ترتیب احکامی درباره رنگ آبی، سرخ و زرد وجود دارد اما پس سیاه‌ها چه؟ «تاریخ پرچم سیاه بسیار پیچیده و متناقض است». (ص۵۳) تاریخچه پرچم سیاه در ابتدا با دزدان دریایی بازمی‌گردد که به تعبیر بدیو امروزه توسط دزدان صحرایی (گروه داعش) استفاده می‌شود.

سیاه: درخشش یک نا- رنگ

آلن بدیو

ترجمه: فرید دبیرمقدم

ناشر: مشکی

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

رنگ سیاه می‌پردازد. از نظر او طنز سیاه خصلتی دوگانه دارد و حتی می‌تواند مثل مرام و اساس در سوکواری بخنداند. مثلا در مراسم خاکسپاری واقعیت تلخ ازدست‌دادن همیشگی عزیزان است. همه آن داستان‌های خنده‌داری را به یاد آورید که در زمان خاکسپاری مایه آبروریزی شده‌اند و در مراسم‌های بعدی برای هم نقل می‌کنیم و کلت‌وکوهای بی‌معنا که برای گذراندن ملال مراسم ترحیم به‌کار می‌برم. «تمام اینها بی‌شک نوعی جیگری یا وسیله دفاعی در برابر لطمات سیاه- سیاه است که بر وجود فانی ما سایه می‌افکنند» (ص ۶۷). قطعه بعدی درباره رنگ سیاه در پوشش، ظاهر بیرونی و ترکیب لباس‌ها یا رنگ سیاه است. از کت‌وشلوار رسمی مردانه و لامه حیات تازین نیز صحبت می‌کند و به‌تی‌کلف زنان. از نظر بدیو، سیاه در پوشش گواهی است بر این دوگانگی برسازنده آن. رنگ سیاه نشانه مثانت بی‌تکلف است و درعین‌حال مانع از نمایش خشکی و تظاهر باشد.

بخش چهارم و انتهایی کتاب با عنوان فیزیک، زیست‌شناسی و انسان‌شناسی شامل چهار قطعه است. قطعه اول به استعاره سیاه در کیهان‌شناسی و مبحث ساه‌چاله تاریکی می‌پردازد که در قطعهٔ دوم به فضا و خارج از جو زمین می‌پردازد. بدیو در قطعهٔ سوم به زیبایی از این استعاره استفاده می‌کند و می‌نویسد: «هر چیزی که به این ستاره نزدیک می‌شود بلافاصله بخشی از آن می‌شود. این ستاره مرده که جرمی ناچیز اما به‌شدت به‌هم چسبیده دارد در مرز میان نیستی (چاله) و ابر- واقعیت (جرمی متراکم و بسته که هرچه از او گذاشتی می‌گذرد تمام‌نابذیر از آن خود می‌ماند) قرار دارد. طبق معمول، سیاه - در اینجا برای اسم بی‌مسمای «چاله» بسیار مناسب است - بی‌هیچ تمایزی هم تمام فقدان است و هم تمام مازاد». (ص۷۷) از نظر او، نمی‌توان انکار کرد که «تاریک» در اینجا نامی است بر فقدانی در ادراک تا حچ فقدانی در تفکر نباشد. در قطعه بعدی، «سیاهی پنهان کیاهان» بحث به‌طور کنایه‌آمیزی از حزب سبزها و طرفداران آنها آغاز می‌شود تا نامیاه می‌دانند. از نظر بدیو این سطح ظاهری قضیه است و سیاهی پنهانی در سبز (کیاهان) وجود دارد. «ذات حقیقی گل‌ها، ساقه‌ها، شاخه و برگ‌ها از چیزی است که بر مارمین پایندشان می‌کند، همان شبکه عظیم جذب آب، شیره گیاهی، باکتری‌های مفید و قارچ‌هایی که در اتحادی انکل‌وار و پربار به سر می‌برند: یک کلام، سیاهی زیرزمینی ریشه‌ها». (ص۸۰). بدیو سپس در یکی از معدود ارجاع‌های ادبی‌اش در کتاب هوکو را دارای بصیرتی می‌داند که به این مسئله واقف بود و به او اعمال می‌داد در همه جا سیاهی پنهانی را ببیند که لازمه و تولیدکننده حیات است. مخاطب امروزی نیز بدون شک باد برخی نقاشی‌های فرانسیس بیکن و فیلم‌های دیوید لینچ خواهد افتاد. در نهایت سیاهی ذاتی و پنهان گیاهان تنها خودش را بر کسانی آشکار می‌سازد که در پرو از فانتزی‌های اعضای خشی سبز جنون زیرزمینی گیاهان را می‌فهمند.

بخش بعدی «سیاه حیوانات» نام دارد. رنگ سیاه در بدن حیوانات اغلب بدشگون و شوم محسوب می‌شود! اما بدیو این قضیه را هم از ساحت‌ها و پرداخته‌های ذهن انسان می‌داند. از نظر او شب و سیاهی حیوانات همان اندازه که با شکار پیوند دارد، اما شب جفت‌گیری و ادامه حیات تولدی نیز هست و نسل آنها را تضمین می‌کند. «روی هم رفته، رنگ سیاه حیوانات نوعی سیاه صلح‌آمیز است، توامان فراگیر و شکیبا. اصول حیات با طبیعت دعوایی به سیاه دارند: خواه رنگ زغال باشد، خواه رنگ سوسک یا نهنگ. یا بلب سیاه که تمامی روزها در قعر آن فرو می‌روند، بی‌تردید شب جنایات، شب حیوانات شکارچی و قربانیان‌شان. اما همچنین شب جفت‌گیری که به موجب آن همه موجودات زنده مصرانه حیات را تداوم می‌بخشند» (ص ۸۷).

قطعه انتهایی کتاب، با عنوان «ابدعای از سوی سفیدپوستان»، که طولانی‌ترین قطعه کتاب است، روی یکی از مسئله‌سازترین درگیری‌ها و ترومامای جوامع غرب انگشت می‌گذارد. مسئله سیاه‌پوستان که حتی تا امروز در غرب حل‌نشده باقی مانده است. بدیو در ابتدا با تبارنامه غرب فارغ از همه گرایش‌های سیاسی در زمینه استعمار سیاهان می‌پردازد. «خیلی بعد از ایفای ظاهری برده‌داری، سیاست‌مداری مانند زول فری که فاشیستی مانند شهنظامیان موسولینی لباس‌های سیاه می‌پوشیدند یا رنگ صلیب شکسته نازی‌ها سیاه بود؛ اما آثارنیست‌ها تا شورشیان می ۶۸ سیاه به تن می‌کردند. از نظر بدیو، در اینجا تفاوت اساسی بین سیاه- سیاه نیهیلیستی گروه اول و سیاه- سرخ کمونیستی وجود دارد.

در بخش بعدی بدیو سراغ رنگ سیاه در لباس کشیش ما می‌رود. از نظر او، تناقض عجیبی در این لباس نهفته است. بدیو در توضیح این تناقض می‌نویسد: «نیچه، بزرگترین دشمن فلسفی کشیشان، می‌خواست کیش مرکبار مسیح مصلوب را پایان بخشد و از این طریق به دنبال آن بود تا «تاریخ جهان را دو نیم کند. دقیقا به‌همین صورت است که کشیش رنگ رنگ سیاه را دو نیم می‌کند». (ص۵۷). دو قطعه پایانی این بخش به رنگ سیاه در ادبیات و موسیقی می‌پردازد: از «سرخ و سیاه» اثر کلاسیک استاندال تا کروه راک فرانسوی که «میل سیاه» نام دارد. از سرنوشت ژولین سورل و فرانسه در دهه ۱۸۳۰ گرفته در ربان با سیاهی و بازگشت سلطنت رقم خورد تا بررسی یکی از ترانه‌های گروه «میل سیاه».

در بخش بعدی با عنوان «پوشش» بدیو بررسی رنگ سیاه را در دو قطعه پی می‌گیرد. ابتدا به طنز «سیاه و سپس به ظاهر بیرونی و لباس‌پوشیدن افراد در نسبت با

عادت می‌کنیم به سیاهی

بررسی

دشواری‌های فهم هایدگر

فلسفه مارتین هایدگر بیش از همه با دو سنت پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم نسبت دارد. مضمون اصلی دوره اولیه کار فلسفی هایدگر که به نگارش «هستی و زمان» انجامید رابطه انتقادی و پیچیده او با پدیدارشناسی اتمولوژی هوسل است. اما بیش و بیش از همه، نسبت تفکر او با زبان چیزی نسبت که به فلسفه‌پژوهان پوشیده باشد. «هستی و زمان» کتابی دشوار است که مخاطب آن با واژه‌سازی‌های فلسفی هایدگر مواجه می‌شود، از جمله استفاده از خطتیرهای کوتاه، پیشوندها و پسوندهایی نامتداول. البته بسیاری از هایدگرپژوهان این زبان غریب و دشوار را با این استدلال موجه می‌دانند که هایدگر می‌کوشد مطالبی بر زبان آورد که تعابیر و واژگان مرسوم ما برای بیان آنها کفایت نمی‌کنند. متفکرانی که با آثار هایدگر خو می‌گیرند حتی این زبان را یگانه زبان فلسفه قلمداد می‌کنند. با این‌حال، برای سایر فلسفه‌پژوهان کماکان نزدیکی به نظرگاه هایدگر دشواری‌های خاص خود را دارد.

هایدگر طی چند دهه گذشته در میان فارسی‌زبانان نیز بدل به فیلسوفی معمایی شد. و یکی از دلایل آن همین زبان ثقیل و نثر عذاب‌آور او بود. سال‌ها طول کشید که پس از حضور هایدگر در فضای فکری ایران اثر اصلی او به فارسی برگردانده شود. در سال ۸۹ همزمان دو ترجمه از این اثر با عنوان «هستی و زمان» از عبدالکریم رشیدیان و سیاوش جمادی منتشر شد. دو سال بعد نیز ترجمه‌ای از محمود نوالی با عنوان «وجود و زمان» به بازار آمد. انتشار ترجمه‌های مختلفی از مهم‌ترین اثر هایدگر، و به اعتقاد بسیاری مهم‌ترین اثر فلسفی قرن بیستم، گامی بود رو به جلو در هایدگرپژوهی فارسی‌زبانان محسوب می‌شد. در سال‌های اخیر نیز تلاش برای فهم بهتر فلسفه او کماکان ادامه داشته و کتاب‌های مهمی درباره او و از او، همچون «مسائل اساسی پدیدارشناسی»، به فارسی منتشر شده است. آخرین کتاب از این دست «واژنامه هایدگر» نوشته ژان ماری ویس است که به تازگی نشر ققنوس با ترجمه شهروین اولیایی به بازار عرضه کرد.

مترجم فقدان واژنامه‌ای درباره هایدگر را یکی از دلایل ترجمه این کتاب عنوان کرده است. اولویت او در این ترجمه توجه به ماهیت زبان و پیروی از تبارشناسی واژگان است. خواه آلمانی باشد، خواه فرانسه، خواه یونانی، خواه لاتین. بنابراین از آنجا که برای هیچ آلمانی‌زبانی واژه Angst - همچنین برای هیچ فرانسه‌زبانی معادل فرانسوی آن (angoisse) - معنای «ترس آگاهی» نداره آن را به «دلهره» برگردانده تا از هست- مفهوم هایدگر نزدیک باشد و هم چیزی را به زبان آلمانی تحمیل نکند. یکی دیگر از این موارد مفهوم مهم Sein است. مترجم آن را در تقابل با «وجود» و «موجود» به «هستی» و Seiende را به «هستنده» برگردان